

افغانستان در جریان تاریخ

احمد علی کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

موقف و موقعیت افغانستان در چهار راه شرق، در آستانه آسیای مرکزی، روی راه معروف ابریشم، در منتهای شرقی آسیای غربی و در انتهای غربی آسیای شرقی، در میان هند و ایران و توران، در رهرو و در آستانه دروازه های نیم قاره هند، روی معبر مهاجرت ها و کاروان ها، میان اباسین و جیحون و هامون- و در سایه بام دنیا طوری آنرا در مسیر تاریخ قرار داده که مرکز ثقل بسیاری از واقعات و گزارشات مهم شرقی و غربی و آسیائی و اروپائی و جهانی را در چوکات کوچک حدود و ثغور آن به نحوی از انحا، بطور مستقیم یا غیر مستقیم میتوان سراغ کرد.

یادم می آید موقعیکه در نگارش جلد اول «تاریخ افغانستان» [از 1310 تا 1325] مصروف بودم، بیکی از مأخذ خارجی که اسمش را حالا فراموش کرده ام⁽¹⁾، برخوردارم که نویسنده آن چنین اظهار نظر کرده بود که اگر میسر میبود و امکان میداشت که قدم بقدم پیش آمدها و گزارش های تاریخی افغانستان ثبت میشد، دیده میشد که تاریخ این کشور کوچک از تاریخ تمام روی زمین طولانی تر و پرماجرتر است. این نظریه هر قدر پایه اغراق داشته باشد ولی یک حقیقت را در عالم خیال تجسم میکند که پیش آمدهای تاریخی و فهرست واقعات خورد و بزرگی که درین سر زمین گذشته بسیار دامنه دار و بسیار طولانی و بسیار پرهنگامه بوده است.

شبهه ئی نیست که موقعیت جغرافیائی و موقف کشور ها در بسط و محدودیت واقعات تاریخی تاثیر کلی داشته و دارد بطور مثال از نقاط بسیار دور جهان مانند مناطق قطبی، صحرای اعظم، بیابان ها و دشت ها و حتی کشورهای آبادی را میتوان نام برد که بعلت انزوا در حاشیه گزارش ها قرار گرفته و به اصطلاح از مسیر تاریخ دور افتاده اند و در طول صدها و هزاران سال در آنجاها کاری به وقوع نه پیوسته و واقعه ئی پیش نشده و مانند پارچه زمین اضافی دخلی در تاریخ نداشته اند. آیا میدانید که بطور مثال تنها موقعیت افغانستان در مجاورت هند و سر راه

فتوحات هند چه باب ها و فصل های بزرگ و طولانی و پرهنگامه در تاریخ افغانستان پدید آورده است؟! افغانستان محض با موقعیت خود در آستانه آسیای مرکزی، همان جایی که بحیث یک فورمول ریاضی از قدیم ترین روزگاران امواج مختلف تیپ های نژادی بشری از حاشیه شمالی آن از شرق به غرب گذشته اند چه چهره هائی را دیده و چه کتله هائی را مشاهده کرده است؟

در جهان، مخصوصاً براعظم آسیا که بیشتر مدنیت ها را دیده، مراتب تهذیبی بشری بنام پاره اقوامی مسجل شده است. در هر کنگره مستشرقان که بروید، پروگرامی بنام مدنیت چین، مدنیت هند و مدنیت ایران خواهید دید. افغانستان باز از نظر موقعیت جغرافیائی و موقعیت تاریخی در میان این سه قطب تهذیب چینی، هندی و ایرانی قرار گرفته و در مبدأ این سه مدنیت و در تحول اوضاع این سه تهذیب و در ارتباط آنها به یکدیگر سهمی دارد برارزنده و ممتاز. این سه مدنیت هر کدام به ذات خود مختصاتی و ممیزاتی دارد، هر کدام به ذات خود درجه خصوصی دارد که در جهان فرهنگ و مدنیت وزنه مخصوصی شمرده میشود ولی تماس این سه مدنیت در افغانستان و تحولی که در اثر نفوذ متقابل آنها در یکدیگر در سرزمین وسطی در طی قرن های متوالی بمیان آمده به فرهنگ و مراتب تهذیبی افغانستان رنگی داده است بسیار جذاب که مطالعه آن بینهایت مفید و دلچسپ و خاطر خواه است.

از این قبیل مثال ها از تمثیل موقف و موقعیت تاریخی و جغرافیائی افغانستان زیاد است که اهمیت آنها در سیر تاریخ روشن میسازد. سومری، عیلامی، کلدانی، بابلی، آشوری، مصری، یونانی، عرب، چین، هند، ایران، ترکی، تورانی، برهمنی؛ زوراستری؛ بودائی، آئین مسیحت، نستوری، مانی، بودائی، اسلام و ده ها مدرسه و مکتب هنری پیکر سازی و هیکل تراشی و نقاشی در دوره های مختلف بصورت مشخص و جداگانه و در حال ترکیب و تحلیل شواهد و آثار فکری و عملی ئی در این سرزمین پدید آورده است که تحقیق و مطالعه آن متخصصان بزرگ و دقت بسیار طولانی بکار دارد.

افغانستان در جریان تاریخ 50 هزار ساله تا امروز از دوره اولی «پاله اولی تیک» (دوره قدیم حجر) که شکاریان نیمه برهنه در غارهای هندوکش زندگانی داشتند تا وسط قرن 20 تحولات بزرگ گوناگونی را دیده که در همه ئی آن نقش موقعیت جغرافیائی کشور در دل آسیا مشهود است. از غار «قره کمر» (نزدیک ایبک) تا تپه «مندیکگ» (55 کیلومتری شمال قندهار) باشندگان قدیم دوره های قدیم و جدید حجر از 50 تا 5 هزار سال قبل راهی را در تراش سنگ و صیقل کردن افزار طی کرده اند تا اینکه بحیث کوچی و مالدار در حوزه های ارغنداب و هیرمند مستقر گردیده اند. از روز اول استقرار اولین دسته مردمان

مالدار در طی سه هزار سال 15 طبقه مردمان دیگر [مختلف] یکی بالای مسکن دیگری آبادی کرده رفتند و با ایشان زندگانی از چپر نشینی دوره مفرغ (برونز) تا قصرهای مجلل و با عظمت در تمام دوره ها طی شد. آبادی مراتب خود را از پخته تا خشت خام طی کرد و ظروف سفالین از انواع بسیار بسیط و کلفت تا به انواع نفیس منقوش و ملون رسید. مس و مفرغ اختراع شد و قدم های اول در راه شناسائی آهن گذاشته شد و در فنون جنگی از فلحمان و سرتیرهای سنگی گرفته تا سرتیرهای سه پهلوی مفرغی ساختند. در طول سه هزار سال اولاد افغانستان در حوزه های رودخانه بزرگ آمو دریا و هیرمند و ارغنداب و هریرود و فراه رود مراتب متذکره را در شئون مختلف زندگانی ساده و بسیط طی کرده است.

در طلوع دوره تاریخی [یعنی بعد از ایجاد خط] در وادی های خرم و گوشه های پر آب سواحل رودخانه ها، دهکده هائی وجود داشت و زراعت بمیزان زیاد توسعه یافته بود. اگر به داستان ها و اسطوره ها وقعی داده شود، در جلگه های شمال هندوکش، در حوزه آمو و در حوزه سفلی هیرمند، در اطراف هامون رؤسای دهکده ها جایگاه خویش را به پادشاهان نیرومندی دادند که اسماً و کارنامه های آنها از خلال روزگاران گذشته هنوز هم بگوش میرسد.

باری چون شیوع دوره تاریخی با رسم الخط و کتیبه مربوط است و از حوالی قرن 6 ق.م. با سلطنت هخامنشی ها و بسط فتوحات ایشان در ین سرزمین به اولین واقعات ثبت شده تاریخی مواجه میشویم. هخامنشی ها قریب مدت دو قرن در آریانا مستولی بودند که پیکرهای هیئت نمایندگان باج پردازی آن در دیوارهای قصر پرسه پولیس به مشاهده میرسد. زبان آرامی با شیوه دقترداری از ین وقت ها در خاک آریانا انتشار یافت و در رسم الخط و شیوه های مختلف الفبا های دیگر تاثیر نمود.

فتوحات «سیروس» و «داریوش» و «اسکندر» واقعات بزرگی است که در آن اول در طی قرن های 5 و 6 ق.م. گوشه های مختلف فلات آریان بهم ارتباط اداری و فرهنگی پیدا کرد و بعد با فتوحات سردار مقدونی شرق و غرب بار اول با هم آشنا شدند.

آمدن اسکندر در شرق و تشکیل سلطنت دو صد ساله، سلطنت یونانو باختری، در آریانا در جریان تاریخی این سرزمین نقش عمیق دارد زیرا اسکندریه های مختلف در عرض و طول این کشور بنا شد و عده زیادی یونانی در ین شهرها و قلعه ها رحل اقامت افگندند و در نتیجه آمیزش زیست باهمی تحولاتی در سوبه زندگانی و در سوبه فکری و سبک آبادی و روش فرهنگ و هنرهای زیبا پدیدار شد، به نحوی که میتوان گفت افغانستان آن وقت در دل شرق کانون فرهنگی و مدنی جدیدی شد که تاثیر فتوحات و کشورداری دفاثر فرهنگی و مدنی و هنری آن در خاک های

مجاور تا نقاط دور دستی مشهود است. در کنار زبان آرامی و رسم الخط آرامی زبان و رسم الخط یونانی هم معمول شد. در حالیکه زبانهای محلی علی العموم رسم الخط و الفبائی نداشتند، زبان های آرامی و یونانی با رسم الخط های خود مورد استعمال پیدا کردند.

فتوحات اسکندر در شرق و تماس او با هند مفکوره های تازه ئی از نظر زندگی اجتماعی و اداری در هند تولید کرد که مهمترین آن عکس العمل در مقابل فتوحات اسکندر بود و بار اول در شرق آریانا، در ماورای شرقی رود سند، در قلب هندوستان، سلاله اول سلطنتی هندی (موریا ها) بمیان آمد. آئین بودائی با پیشروی آنها در آریانا پخش و منتشر شد و خاکهای آریانا در اثر اتفاقات تاریخی صحنه تماس افکار و معتقدات یونانی و هندی شد. بعد از اینکه فلسفه بودائی بر روح هنر دوستی یونانی هم تماس طولانی پیدا کرد، مدرسه هنری پیکر سازی مخصوصی تشکیل نمود که دانشمندان قرن بیستم آنرا به صفت «مدرسه یونانو بودائی» یاد کرده اند. فعالیت هنرمندان بودائی این مملکت را مهمترین کانون مذهبی بودا و مهمترین مرکز هیکل تراشی و پیکر سازی ساخت. هزاران معابد و هزاران استوپه مجلل و با شکوه در نقاط مختلف اعمار شد و این روش در طول بیش از هزار سال کامل تا وقتی دوام کرد که مبلغان دین مقدس اسلامی از افق غربی کشور پدیدار شدند.

در افغانستان ادیان نقش بزرگ بازی کرده اند. روزی در اینجا «زراتشترا» آئین وحدت پرستی را اعلام داشت. آریاها با مجموعه ارباب انواع قوای طبیعت و مظاهر آنرا پرستش میکردند. تولید مفکوره پرستش خدای واحد (ج) در میان اقوام آریائی در سرزمین آریانا صورت گرفته است که معرف تحول فکری بزرگی است.

آئین بودائی در نیمه دوم قرن دوم ق.م. با مبلغان اعزامی «آشوکا» پادشاه «موریا» در سیلون و آریانا یکجا پراکنده شد و در حالیکه برای هزار سال در نیمه غربی مملکت آئین زردشتی جریان داشت، در نیم شرقی آن آئین بودائی کم کم توسعه یافت و اوج گرفت و حتی در عصر «کنیشکای اول» یکی از پادشاهان مقتدر این سرزمین طریقه نوینی بنام «راه بزرگ نجات» تحولاتی در راه و رسم قدیم آن دیانت تولید کرد. مبلغان بودائی آریانا در انتشار این آئین در صحنه آسیا نقش مهمی بازی کردند و از ترکستان شرقی یا سنکیانگ گرفته تا نقاطی در ماورای شرقی صحرای گوبی راه های دور و درازی را پیمودند و آئین نو و فلسفه و افکار جدید و مکاتب هنر متعلقه آنرا چه در پیکر سازی و چه در نقاشی دیواری با خود تا قلب چین بردند.

باری دودمانهای بزرگ کوشانی های بزرگ، کوشانی های خورد یافتلی ها و کیداری ها، برهمن شاهی ها، رتبیل ها و غیره یکی بعد دیگر دوره

های مختلف را پیمودند و شهرهای آبادانی در نقاط مختلف آباد کردند تا اینکه مقارن سال 23 هجرت آوای مبلغان جدیدی در غرب کشور بلند شد و صدای الله اکبر از کناره های هامون سیستان کم کم به طرف وادیها و کوه پایه های افغانستان مرکزی پیش آمد.

باز تحول بزرگی صورت گرفت، جنگ هائی که بیشتر آنرا تصادم افکار و عقیده میتوان نامید از جلگه ها تا کوه ها شروع شد. عده ئی در حواشی سرحدی کشور مسلمان شدند و با نیروی ایمان و قدرت هموطنی بقیه و پنداران خود را به دین فرخنده اسلام مشرف ساختند و باز افغانستان یا اینبار خراسان مهد دین و آئین جدیدی شد و باز نقش تاریخی خود را در پخش افکار مذهبی بعهده گرفت و با لشکر کشی های غزنویان، غوریان و عده ئی از علما و روحانیون و دانشمندان افکار نوین فرهنگ اسلامی را در نیم قاره هند پخش کردند. افغانستان «دژ اسلام» در آستانه آسیای مرکزی کانون فرهنگ اسلامی شد و مدنیت و ثقافت و سبک معماری که در اروپا و در نظر مغربیان بنام «هند و اسلام» یاد میشود بیشتر به صفت «هند و افغانستان» یاد شده میتواند چنانچه عملاً هم در بسیار موارد به همین صفت یاد میشود.

مدتی کشور ما با جهان عربی بنا بر مواخات اسلامی رابطه نزدیکی داشت و زبان عربی معمول بود و بحیث زبان دین و دفتر در ادبیات تاثیر داشت. ولی در عهد صفاری عکس العمل در مقابل عرب پدیدار شد و طلسم رجحانی را که عرب میخواست بر عجم قایم کند در هم شکست. بواقع دین فرخنده اسلامی برابری و برادری میخواست نه رجحان و تفرق یکی بر دیگر لذا در عهد صفاری و سامانی افغانستان یا خراسان خویش را کم کم از زیر بار سلطه عربیت بیرون کرد و به زبان و فرهنگ و نظام اجتماعی زندگانی خود متوجه شد. اولین نظم و اولین نثر در زبان دری در ین سرزمین بمیان آمد.

باری تا سه چهار قرن دیگر بعد از رسیدن اولین پیک حامل پیام دین اسلام در سرحدات غربی کشور هنوز در کوه پایه های مرکزی و در حواشی شرقی و جنوبی آئین بودائی و برهمنی و آفتاب پرستی و هندوئی پا برجا بود تا کم کم در عهد غزنویان دین اسلام در بیشتر نقاط به استثنای برخی از دره های جنوب شرقی هندوکش پراکنده و منتشر شد.

غزنویان در قرن 4 و 5 هجری (10 و 11 مسیحی) مرکزیت توانائی به فرهنگ و سیاست و ادبیات در این سرزمین دادند. هنرمندان، دانشمندان، علما و شعرا از اقصای نقاط دور دست به کشور غزنوی و به مرکز آن سلطنت رو آوردند و با ورود این دسته هنرمند و عالم و دانشمند علم و ادب و معماری و نقاشی یک مرکز نویی پیدا کرد. دیری نگذشته بود که در مقابل «غزنه» شهر دیگری بنام «فیروزکوه» در مسیر کهستانی

هریرود احداث شد، نشو و نما کرد، بزرگ شد و رقیب غزنه گردید. سلطان های غور و غزنه تا وقتی در مجاورت هم به کشور داری مشغول بودند تا تصادم شخصی موجبات انهدام قدرت سلطنتی آنها را فراهم کرد. غزنه خورد شد و فیروز کوه اشتها پیدا کرد و با وسیع شدن دایره قدرت غوریان دست یافتن بر تصرفات غزنیان در هند پای سپاهیان ملوک جبال به دهلی و آگره رسید و با این حرکت موج دگری از علما، دانشمندان و معماران فیروز کوه و تولک و بامیان راه و رسم سلوک و زندگانی افغانی در دیار هند انتشار یافت.

تمدن اسلامی افغانستان در زمینه های مختلف حیاتی در طی 6 قرن مراتبی پیموده و دانشمندی چون بوعلی سینا و بیرونی که از سطح عالی دین و فرهنگ نمایندگی میتوانستند پرورد ولی به ناگاه تندبادی از آسیای مرکزی برخاست، مردمانی که از طفلی بر دوش اسپ کلان شده و جز قاش زین خانه نمی شناختند مانند گردبادی مخوف صحرای گویی به گردش و وزش درآمده از کوه ها و بیابانهای شمال شرقی به کشور ما سرازیر شدند. فتنه مغل که در تاریخ بشریت معرف خرابکاری بربری جنگیزی است، فرارسید. افغانستان در مسیر تاریخ خود شدت این حمله را بیشتر از همه جا احساس کرد. چون قدرت مقابله بیشتر بود، شدت حمله هم شدیدتر گردید و در نتیجه شهرهایی که در طی شش قرن هجری آباد شده بود، کوبیده شد، سوخت، ویران شد و تاراج گردید. در و دروازه برخی از قلعه ها و شهرها مانند شهر ضحاک و غلغله بکلی بسته شد و در بسیار جاهای دیگر مانند تالقان و بلخ و هرات بیشتر از دو ثلث سکنه شهر هلاک و فرار بیابان ها شدند و از گرسنگی جان سپردند.

این تندباد عظیم بکلی فرو ننشسته بود که تند باد دیگری برخاست و صحنه آسیا جولانگاه آن شد. اینبار تیمور بود که زد، کشت، ویران کرد و از کاشغر تا مصر و از هندوستان تا روسیه جنوبی امپراطوری عظیمی تشکیل کرد که اگر باز نیکو بنگریم قلب و حصه وسطی آن همین کشور ما بود. تیمور در همین جا تیر خورد و در همین جا لنگ شد. باری مانند هر تند بادی این تندباد ناملایم هم گذشت ولی ترس و دهشت طوفان جنگیزی و تیموری مدتی چون کابوس مرگ بر ارواح اجتماعی قابض بود طوریکه مسیر و روش فکری مردم را مدت ها عوض کرد و با اینکه احفاد تیمور دوره نرم تر و ملایم تری بمیان آوردند و خراسان و ماورالنهر با شهرهایی مانند هرات و سمرقند دوباره معمور و آباد شد ولی علم و ادب با تمام تشویق برخی از شهزادگان و شاهان تیموری وضع ابتکاری خود را از دست داد. تنها نجوم و هنرهای زیبا و معماری و نقاشی و تذهیب و خطاطی ترقی بی سابقه نمود و هرات کانون نوینی شد که مذاق اروپائی از آن مظاهر بدیع مکتبی بنام «هرات» قایل شده است که اسمش با نمونه های کارش همه جا در دیار مغرب بلند آوازه است.

جای حیرت نیست که اگر افغانستان بدست چنگیز و تیمور ویران میشود باز بدست اولاده آنها شکل مرکزیتی بخود میگیرد. از ویرانی، آبادی، و از خرابکاری، روح ذوق سلیم تراوش میکند. کشور گشایانی که از بدو طلوع تاریخ از شرق و غرب به این سرزمین حمله آورده اند، همینکه موج و شدت اولی حمله سپری شده است، همیشه بدست احفاد اعمال آنها مراکز اداری و جهانبنانی در کوهپایه های افغانستان احداث گردیده، قدرت مذهبی و فرهنگی خود این سرزمین با افکار نو مخلوط شده و به رنگ نوینی تبارز کرده است. باری با تیموریان روابط ما در بازرگانی و تجارت در یکطرف دیگر انکشاف کرد و آن دیار ختای یا سرزمین چین است.

دوره تیموری به عروج خود رسیده بود که یکی دیگر از کورگانیان فرغانه ئی که نام وی «بیر» به بهترین نهجی خلق الذات وی را نشان میدهد، خودسرانه از دیار خود برآمد و بدیار ما آمد. ازبکان شیبانی، گورگانیان بابری و تیموریان هراتی بهم درآویختند و ستاره اقبال بابر روشن تر شد. یتیم آواره و حادثه جوی فرغانه به مجردی که پایش به داخل بالاحصار کابل باز شد، بخت و اقبال بر روی او لبخند زد. پادشاه شد، دارای فرزندان متعدد شد، فاتح آگره و دهلی و شاهنشاه هندوستان شد.

کوه های افغانستان و دره تاریخی کابل با افق رنگارنگ خود بابر و احفاد او را طوری در آغوش خود کشید که آنرا ملجأ الطاف خود قبول کردند و یکبار دیگر قلعه ها و شهرهای هندوستان بدست دژ نشینان کابل مفتوح شد. تا اینکه آهسته آهسته هند آنها را به خود مجذوب ساخت. پایتخت از کابل به آگره انتقال یافت و کابل زمین تفرجگاه و شکارگاه و تفریحگاه آنها شد و دیری نگذشت که خاک های افغانستان در میان سه حریف: گورگانیان، صفویان و ازبکان مانند سه حریم علیحده منقسم شد و در هر سه حریم جنگ های دائمی رونما گردید. یکطرف کورگانیان با ازبکان و جانب دیگر کورگانیان با صفویان پنجه نرم کردند. یکسو مرکز جنگ ها بلخ و جانب دیگر مرکز مخالفت ها قندهار بود. لشکرکشی ها در معبر های هندوکش و در گردنه ها و گذرگاه های هیرمند و ارغنداب و ترنک روزهای ناخوشی بمیان آورده بود و احساس میشد که واقعات جدیدی در آستان است.

هوتکی ها علیه حکام صفوی برخاستند. عکس العمل در مقابل ظلم و احجاف صفوی در قندهار منتهی به ویرانی و بربادی شهر اصفهان شد. آقایانی که حکومت میکردند محکوم شدند. یک روحیه جدیدی در وادی ترنک و ارغنداب پیدا شد که در تنمیه روحيات ملی و در توسعه های حدود و میزان آن کمک زیاد کرد. هنوز کابل زمین تحت اداره کورگانها

و شمال هندوکش بیشتر در تحت اداره امرای ازبکی بود که نادر افشار از طوس برخاست. برخاست و در هند فتوحاتی کرد و برگشت و کشته شد. به ساقیه روحی که در افغانستان تولید شده بود، ابدالی های هرات و قبایل دیگر در قندهار به جنبش هائی درآمدند که نتیجه آن منتهی به تشکیل سلطنت افغانی سدوزائی گردید.

تشکیل سلطنت مستقل درانی سدوزائی در افغانستان طلیعه یک دوره نوینی بود که در اواخر نیمه اول قرن 18 اساس دولت مقتدری پی ریزی شد که در اوضاع ضعیف و نسبتاً پراکنده شرق آنوقت وزنه ئی بسیار سنگین شمرده میشد.

در حالیکه دامنه نفوذ صفوی در غرب در زمان نهضت هوتکی برچیده شد، قدرت گورگانی و مراسته در قلب هندوستان خورد شد و امرای ازبک در شمال منقاد شدند. افغانستان در عصر سدوزائی علی الخصوص در سال های اخیر آن دوره در میان افکار استعماری انگلیس ها و روس ها و فرانسوی ها حساسیتی پیدا کرد که همگان در پی احراز دوستی آن افتادند. اتزار، ناپلئون و نائب السلطنه های انگلیسی هند هر کدام در پی پیدا کردن راهی در قلب افغان و افغانستان برآمدند. افغانستان تا وقتی موقف خود را حفظ کرد ولی متاسفانه کثرت شهزادگان سدوزائی و بی اتفاقی آنها بر سر تخت و تاج موجبات ضعف ایشان و نقاهت افغانستان را به تدریج فراهم کرده رفت. کشوری که بحیث یک قدرت سنگین وزن میتوانست از بین همه سیاست های رقابت کارانه اغیار استفاده کند، خود در اثر رقابت های داخلی و سوء تفاهم با همسایگان خارجی، مخصوصاً انگلیسها در ایالات شرقی کوچک شده رفت و قدم بقدم و بلست به بلست از خاک های شرقی سلطنت درانی سدوزائی قطع شده رفت. بی اتفاقی شهزادگان سدوزائی و مخالفت سدوزائی و بارکزائی موجبات نقاهت مزید افغانستان را فراهم کرد و سلطنت بزرگ سدوزائی به امارت های بسیار کوچک محلی شهری در کابل و غزنه و قندهار و هرات و غیره مبدل و مواجه به حمله اول فرنگی گردید که در نتیجه آن چهار سال قسمتی بزرگی از افغانستان از طرف قوای بریتانیا اشغال شد و باز امرای محلی از نقاط مختلف در حصه شمال سربلند کردند ولی این تجاوز و این تسلط درس بیداری به مجاهدان و احرار افغانی دارد. این روح آنقدر نیرو گرفت که موفق به اخراج اشغالگران بیگانه گردید. سلطنت بارکزائی محمدزائی بیشتر استقرار یافت و کم کم افق زندگانی نسبتاً موثر بر روی این سرزمین سربسته و منزوی باز شد. بار اول اسم مدرسه، جریده و پسته و قانون نامه های ملی و نظامی و غیره شنیده شد ولی هنوز هم جامعه تکان حسابی نخورد و یک نسل فقط یک نسل گذشته بود که باز تجاوز از طرف فرنگی ها آغاز یافت و باز لشکرکشی های آنها به کابل و قندهار روح حاکمیت ملی را خفه کرد ولی مردم که از تجاوز اول درس هائی گرفته بودند زودتر در مقابل تجاوز دوم برخاستند. قوای فرنگی

خاک افغانستان را تخلیه کرد ولی به تعقیب این، آنها در مقابل کمک های ناچیزی که آنهم بیشتر برای تامین منافع خود شان بود بر اعمال حکومت وقت مخصوصاً در تعلقات با دیگران باقی ماند.

در افغانستان احتیاج به یک تکان قوی تر ذهنی و فکری احساس میشد. اعلان استقلال و محاربه استقلال اعاده و احراز مجدد آزادی از دست رفته روزنه جدیدی بر روی افغانستان باز کرد و اینک در طول و جریان 41 سال اخیر از این روزنه به بیرون و جهان دور دست نگاه میکنیم. کشوری منزوی در کوه ها، منزوی در سیاست اجباری در طی مدارج اخیر زندگانی خود آرزوهای نوینی دارد که در راه احراز آن تلاش میکند.

افغانستان در سیر تاریخ پرهنگامه و طولانی چندین هزار ساله مانند «نبض آسیا» همیشه در طپش و پرش بوده و به حیث کانون غلیان جوش و خروش، سردی و گرمی و هنگامه های تاریخی را بسیار دیده و بالاخره بعد از احراز آزادی مجدد در آستانه آزمایشگاه نوینی قرار دارد که چطور علوم و تکنیک و جنبه زندگانی مدنی جدید را در خود حل و مزج کند. **کامیابی در این آزمون بزرگ ملی و اجتماعی بسته به بمیزان واقع بینی طبقه منور امروزی افغانستان است.** [که متأسفانه آن طور نشد!] افغانستان با موقعیت و موقف حساس جغرافیائی خود در مسیر بزرگ تاریخ قرار داشته و دارد و جریان های بزرگ تاریخی را دیده و شواهد این جریان ها را محافظه کرده است. شبکه های راه های هوائی و میدان های فضائی یک دفعه دیگر این کشور را در «قلب آسیا» چهار راه کاروان های هوائی خواهد ساخت. راه های نو افکار نوینی با خود می آرد و از تماس افکار و نظریات ما و دیگران جرقه هائی تولید خواهد شد که چهره سنگلاخ های عظیم افغانستان را روشن خواهد ساخت. /منتشره سالنامه کابل 1338/

تبصره ها:

(1) شاید این اثر "یونانی ها در آریانا" باشد که چندی قبل از طرف بنیاد فرهنگی کهزاد به نشر رسید.